



## زبان در مسیر زمان

### بازیهای سیاسی با هویت زبان

قسمت دوم و اخیر

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا - کلیفورنیا - آیالات متحده امریکا

#### هویت سازی جعلی:

تنها هزاره ها نیستند که بر تاریخ و هویت پشتونها ادعای مالکیت می کنند. بعضی ها کلمه غور و غوریان را حتی پشتو نمی دانند. در صفحه فیسبوک «تاجیکان» نوشته اند: «غلجایی به گمان اغلب از طرف پدر تاجیکان غوری هستند و از طرف مادر ترک های مهاجر آسیای میانه. غلجایی ها در ائتلاف با غوری های تاجیک بر دهلی یورش بردند ولی به آنها خیانت نموده سلطنت غلجی یا خلجی را در آنجا برپا نمودند. زبان آنها در اوایل پارسی و چغتایی بوده ولی به مرور زمان غلجایی های هندی اردو زبان شدند و غلجایی های کشور ما پشتونیزه شدند.»

گنجاندن اینقدر ادعاهای متناقض، متضاد، و غیرمستند در سه جمله یک شهکار لاطائل و اباطیل است. ولی این ادعا ناخودآگاه مشکلی را حل میکند. اینکه تا دیروز پشتونها را به سبب باشندگان اصلی غور قوم یهود و بیگانه قلمداد می کردند. حال که ریشه تاجیکها هم با قبیله گمشده بنی اسرائیل غور گره می خورد، اتهام بیگانگی پشتونها باطل میشود.

طوری که قبلاً اشاره شد در وضع سیال و همیشه در تغییر که شهرها و قصبات پیوسته بین مغلها و صفویها دست به دست می شدند، هویت تابعیت یک دولت کم ارزش شده بود. در عوض مغلها و صفویها به هویت قومی و منطقه ای اعتبار بیشتر می دادند. بناً تعاملی را رسمیت بخشیدند که حسب آن در پهلوی نام و ولد شخص هویت قوم و منطقه او را نیز درج «سجل» میکردند.

در روستاها که روبهمرفته محل بود و باش پشتونها، اوزبیکها، هزاره ها و اقوام دیگر بود این تعامل یک امر عادی پنداشته می شد. ولی در شهرها که هویت های قومی به نحوی مختلط و ذوب میشدند، این رسم کتابداری مشکل ایجاد می کرد. پس حسب ضرورت شرایط کاتبان در مقابل نام اشخاصی که هویت مشخص قومی نداشتند بر مصلحت پیشفرض «تاجک» می نوشتند - ولی نه به مفهوم هویت قومی، بلکه به معنای نداشتن هویت قومی. احتمالاً حساسیت تاجیکان شهری در مقابل هویت قومی/قبیله ای روستایان از همین جا ریشه گرفته.

تاجیک میدیا می نویسد: «در کشوری که به نام افغانستان یاد می شود، تاجیکان در شعر و دیگر آفرینش های ادبی خویش، بسیار کم به مساله هویت می پرداختند. به مشکل میتوان یافت که مثلاً در صد سال پسین یک شاعر تاجیک در شعر خویش به تاجیک بودن خود اشاره کرده باشد. طرح جستار هویت در شعر، یک گرایش نوین است در میان شاعران تاجیک افغانستان.»

غالباً منظور نویسنده استنباط مطلب دیگری بود، ولی ناخودآگاه دلیلی برای اثبات قومی نبودن هویت تاجیک ارایه کرده اند. اینکه تاجیک نه هویت قومی بود و نه رنگ سیاسی گرفته بود بلکه یک هویت مساعد الحال بود که مفهوم نداشتن هویت قومی را افاده میکرد. به همین سبب کسی به تاجیک بودن خود در شعر و ادب اشاره نمی کرد. نویسنده محترم حتماً از تاریخ ادبیات فارسی آگاهی کافی دارند و میدانند که در ادبیات کهن فارسی کلمه تاجیک به نسبت ارتباط آن با تازی یک عرب معمولاً به شکل اسم تحقیر به کار می رفت:

خود چه جای ترک و تاجیکست و زنگ

فهم کردست آن ندا را چوب و سنگ (دفتر اول مثنوی معنوی)

تناقض در تغییر ذهنیت و تغییر موضع هموطنان تاجیک ما در خور توجه است که از یک طرف هویت قومی دیگران را تحقیر می کنند، از طرف دیگر خود هویت تاجیک را شکل قومی داده هر پارسی زبان و صاحب هویت غیرقومی کتابت و سیاست را «قوم تاجیک» قلمداد میکنند. این اقدام به دوران ملت سازی شورویها در آسیای میانه برمی گردد.

در پایان جنگ بزرگ اروپایی هویت سازی و ملت سازی در ایدیولوژی فاشیسم به نام «نظم جدید» شکل گرفت. کشورهای ترکیه، پارس، و افغانستان بنا بر رابط حسنۀ شان با المان، در غربگرایی فاشیسم نازیها را یک جنبش انقلابی پذیرفته خواستند جوامع خود را از راه ملت سازی نوع فاشیستی در برتری نژادی عیار سازند. به همین سبب در پارس و افغانستان کلمه اریایی را که معنای کشاورزی داشت بیرون از سیاق تاریخی و فرهنگی آن در نجابت تفوقگرایی نژادی تعریف کردند - سرآغاز شعارهای خودبزرگ پنداری اریا، اریاناء، اریامهر، ارین، ایران...

حکومت تازه به قدرت رسیده بلشویکها خواستند از این بازی عقب بمانند و در سال ۱۹۲۴ خواستند مستعمرات امپراتوری تزاری آسیای میانه را در نقاب ملت‌ها هویت‌سازی کنند که حسب آن مردم در جمهوریت‌های با سرحدات مصنوعی صاحب هویت‌های ملت‌های مصنوعی شدند. این هویت‌های ملی لزوماً با هویت های زبانی یا نژادی مردم مطابقت نداشت. مثلاً تمام باشندگان جمهوری تاجیکستان بدون رعایت هویت اصلی زبانی و نژادی رسماً تاجیک شناخته شدند. واسیلی بارتولد (Vasily V. Bartold) بشرشناس نامور روسی آن عصر می نویسد که مردمان این خطه با هویت‌های محلی و شهری چون دروازی، کلابی، روشانی، شغنایی، یغنابی (سغدی معاصر)... همه رسماً تاجیک شدند، در حالیکه «اکثریت نفوس این مناطق را رویهمرفته غلچه/غرچه می نامیدند.» محققین زبان‌شناس سیمون بیک و دانیله بییر (Simone Beck & Daniela Beyer) به تائید او مینویسند که «بعد از ۱۹۲۴ هویت تاجیک بالای گویندگان زبانهای دیگر چون دروازی و تنغوری یا تانگشیوی (گوردن) تحمیل شد.»

از برکت روابط حسنه با تاجیکستان در زمان حکومت برهان الدین ربانی روند تاجیک‌سازی از دریای آمو عبور کرد و در نتیجه آن اکثر گویندگان زبانهای اریایی شرقی مانند یدغی، مُنجی، واخی، شغنی، بارتنگی، اشکاشمی، خوفی، روشانی، سنگلیچی، سرکولی، یزغلامی، پراچی، اورموری،... و هر پارسی زبان دیگر صرفنظر از اصلیت هویت قومی/زبانی اش علی الرغم اعتراضات در شناسنامه های جدید تاجیک معرفی شدند. در نتیجه این جعل فیصدی نفوس «تاجیک شناسایی شده» بالا رفت.

### دری/پارسی یا پشتو:

ذهنیت انحصار خود محوری مشکل دیگر است که بعضی از هموطنان دری زبان ما ناخودآگاه اسیر آن گردیده اند. بعضی ها محض به سبب آشنا بودن یک کلمه، آنرا فارسی می دانند، بدون آن که فکر کنند که همه زبانهای اریایی از اوستا و فرس قدیم ریشه گرفته اند. زبانهای هم‌ریشه یک فرهنگ مشترک نمی توانند آنقدر از هم متفاوت باشند که هر زبان برای هرشی کلمه یا نام جداگانه داشته باشد.

زبانهای پشتو و دری آنقدر هم‌ریشه اند که بسیاری ترکیبات دستوری بین شان همگون و کم تفاوت اند. نام «گل دره» را ممکن بعضی ها دری پندارند. حال آنکه از نگاه ترکیب صفت و موصوف به ساختار پشتوی گل غوتی، گل گپدی، گل غندی، گل خانگه، گل دره... نزدیکتر است.

در ترکیب اضافه زبان دری اگر مضاف صفت و مضاف الیه اسم باشد، مثل پشتو صفت پیش از اسم می آید، مثلاً سرخ کوتل، سفید کوه، خورد کابل، و سیاه سنگ. ولی اگر مضاف و مضاف

الیه هردو اسم باشند، ترتیب معکوس با کسرۀ اضافه، حرف «یا» یا همزه معمولتر است، مثلاً آبِ استاده، باغِ بابر، دشتِ لیلی، دوآبِ میخِ زرین، جوئِ شیر، کوۀ آسمای، درۀ صوف، و درۀ گل.

### خلاصه مطلب:

اگر «جامعه شناسی و تاریخ» را همراه با زبانشناسی با جزئیات و دقت مطالعه و تحلیل نماییم، خواهیم دید اینکه «حداقل نود درصد نامهای مناطق در افغانستان ریشه فارسی دارند»، دلیل آن نیست که مردم آن فارسی زبان اند. زیرا بسیاری نامهای مناطق سرزمین ما به منظور اثبات ادعای مالکیت دیگران فارسی شده اند. پس هر شهر و قصبه که نام فارسی دارد، مردم آن ضرورتاً فارسی زبان نیستند. همان طور که مردم میمنه عربی زبان نیستند و مردم غزنی به زبان ترکان غز تکلم نمی کنند.

مغلهها و صفویها در آبادی سرزمین ما هیچ احساس مسئولیت نکردند. اعمار باغ بابر و برج شهرارا در دوره کوتاه مغلی کابل نشانه آن است که در کشور سرمایه و استعداد آبادی وجود داشت، ولی سرمایه (مالیات) و احتمالاً استعداد کشور را به غارت بردند، دهلی را رشک جهان ساختند و اصفهان را نصف جهان، اما در افغانستان یک متر دیوار گلی هم بلند نکردند. از القاب ماموران مغلی چون صوبه دار، علاقه دار، حواله دار، تحصیلدار، رساله دار، جاگیردار، چوکیدار و تعینات چون خضرخواجه خان جاگیر جلال آباد یا خواجه شمس الدین خوافی مستوفی کابل معلوم است که آنها جز اخذ مالیات به هیچ چیز دیگر علاقه نداشتند. صفویها هم کندهار را برای محصول مالیات یا به ناقلین گرد به گرو می دادند یا به گیورگی یازدهم پادشاه کارتلی (قفقاز) مسیحی که بعداً به نام گرگین خان مسلمان شیعه شد، به اجاره می دادند.

با شرایط همگون و تقریباً همزمان امریکاییها برضد استثمار انگلیس زیر شعار "No taxation without representation" از پرداخت «مالیات بدون سهمگیری درحکومت» سر باز زده انقلاب کردند. مردم ما قبل از آنها به پا خاستند، هردو امپراطوری را شکست دادند، و دولت مستقل افغانستان را تشکیل دادند. این یگانه دلیل کینه و نفرت آنها با نام افغان و افغانستان است.

تأسف در این است در حالیکه شاهد هجوم دیگری از غرب هستیم که می کوشند در عربستیزی خود زبان سنایی و مولانا را از ما بیگانه سازند، عده ناخود آگاه همین کینه و نفرت بیگانگان را در معجون از تناقضات با توجیهات مضحک از خود ساخته اند، به طور مثال:

۱- ضعف بنیة اقتصادی کشور را بر دوش فرمانروایان سه صد سال اخیر کشور که همیشه با ابرقدرتهای استعماری درگیر بودند می گذارند، ولی از استثمار اقتصادی مغلها و صفویها در دو قرن ماقبل آن که هیچ تهدید اروپایان متوجه شان نبود انکار می کنند.

۲- تحمیل هویت زبانی تاجیکها را بالای گروهها زبانی دیگر در تاجیکستان و افغانستان می پذیرند، ولی هویت جغرافیایی افغانستان را با تاریخ افتخارات سه قرن اخیر آن که به هیچ قوم خاص مربوط نیست به حیث هویت ملی نمی پذیرند.

۳- به ایرانیان امروزی که به رضای خود مسلمان شده اند حق عربستیزی می دهند، ولی برای خود که به زور و جبر شیعه شده اند حق ایرانی ستیزی نمی دهند. آن هم با این تفاوت: تمدنی که اعراب با خود آوردند در ظرف زبان عربی (و فارسی معرب) و اسلام امثال ابن سینا و فارابی و البیرونی و مولانا را به جهان تقدیم کرد، اما مذهب شیعه و زبان پارسی را صفویان بر افغانها (هزاره ها و پارسیان) چنان تحمیل کردند که دو قرن سلطه آنها هیچ دانشمند و فیلسوف و شاعری از ساحة اختناق فرهنگی آنها بر نخواست.

تقلید کورکورانه هویتسازیهایی فاشیزم نوع المانی یا روسی مردم منطقه را به سیاه روزی بیشتر مواجه میسازد. خودبزرگ پنداریهایی که با شعارهای «خراسان بزرگ» یا «لوی افغانستان» اذهان مردم را زهرآگین ساخته اند با واقعیتهای زمان، امکان، و احتمال مطابقت ندارند. صرف نظر از رنگ و ریشه آن تاریخ بر زوال فاشیزم شهادت میدهد. پایه گذاران فاشیزم دنیا را به جنگ تباه کن دوم اروپایی سوق دادند که باعث هلاکت بیش از ۷۵ میلیون انسان گردید. صد سال بعد بلند پروازان منکر تاریخ میخواهند ما را به راهی بگمارند که ناکامی نهایی آن تضمین شده چون مساحت این کره خاکی همزمان برای خیال بافی «لوی افغانستان» و «تاجیکستان بزرگ» و «خراسان بزرگ» و «ایران بزرگ» و... جا ندارد.

دامنه های کوهساران ما به گلهای رنگارنگ زیبا شده. باید به هویت زبانی هزاران ساله هر یک از ۳۷ زبان افغانستان حق حرمت گذاشت. تحمیل هویت بالای گروههای کوچک زبانی غنای تنوع زبانهای منطقه را از بین می برد.

چون زبانهای اریایی به شمول پشتو و دری/پارسی با هم نسبت و قرابت ریشه ای دارند، پس هر کلمه که برای دری زبانان آشنا به نظر آید، لزوما منحصر به فارسی نیست، بلکه کلمات مشترک فرهنگ مشترک اند که به جای ادعای مالکیت باید به اصالت فرهنگی آن احترام گذاشت.

به امید روزی که با فهم درست از تاریخ زبان و فرهنگ کشور در دایره بزرگ خواهری و برادری و برابری در افغانستان سر بلند همدست و همدل شویم.



صفویها با این آله پشتوزبانانی را که به زبان پشتوی مختلط با فارسی صحبت نمی کردند  
زبان می بریدند